**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14021103**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

یکی از بحث‌هایی که در انصراف مطرح هست آن هست که نقش تعارف در انصراف تا چه اندازه است؟ ما عرض کردیم که اینکه مطلق منصرف باشد به فرد متعارف با توضیحی که حاج آقا اشاره کردند درست نیست، چون همیشه هر، یعنی معنای منصرف بودن به فرد متعارف یعنی از فرد نادر، یک تعبیری قبل از آن من عرض بکنم، ما انصراف را گاهی اوقات می‌گوییم انصراف به چی یا انصراف از چی، و این دو تا هم وزن هم هستند، یعنی انصراف به متعارف یعنی انصراف از فرد نادر، اینکه گاهی اوقات ما بحث انصراف متعارف را می‌کنیم می‌گوییم نمی‌تواند از فرد نادر منصرف باشد، چون به هر حال هر فردی که ما در نظر بگیریم به یک جهت نادر است دیگر، یک ویژگی‌ها و خصوصیاتی در یک فرد دارد که آن را نادر می‌کند، بنابراین این معنایش این است که باید از همۀ افراد منصرف باشد. به تعبیر دیگر ما گونه‌های مختلف متعارف داریم، تمام افراد عام را منهای یکی، هر فردش را کم کنیم یک متعارف درست می‌شود، یک متعارف یک اندازه متعارف نداریم، بنابراین کدام متعارف؟ یعنی فرض کنید می‌گوییم به ۹۹ درصد افراد، این ۹۹ درصد افراد گونه‌های مختلفی می‌شود تصویر کرد. پاسخ مطلب این است که تعارف به تنهایی منشاء انصراف نمی‌شود، تعارف در زمینه و در فضای تناسبات حکم و موضوع انصراف را می‌آفریند. کما اینکه از آن طرف مثلا مجرد تناسبات حکم و موضوع منشاء نمی‌شود که ما در مورد قیدهای غیر قالبی هم بتوانیم سکوت را دال بر قیدهای غیر قالبی قرار بدهیم. این مطلب را عرض کردم که ما فرض کنید که یک حکم عامی را داریم بار می‌کنیم، می‌گوییم همۀ انسان‌ها باید روزه بگیرند، همۀ انسان‌ها باید حج به جا بیاورند، در حالی که حج مال یک عدۀ خاصی از انسان‌ها هست که مستطیع هستند. این درست نیست ما بگوییم همۀ انسان‌ها باید حج به جا بیاورند، باید بگوییم مستطیع باید حج به جا بیاورد، ولو تناسبات حکم و موضوع این قید استطاعت را اقتضاء می‌کند ولی این قید استطاعت به دلیل اینکه قید غالبی نیست سکوت برای افهامش عرفا کافی نیست، سکوت برای افهام قیود غالبی یا خود غالب یعنی المتعارف یا ما به حمل الشایع متعارف کفایت می‌کند. البته در زمینۀ تناسبات حکم و موضوع. یعنی جمع بین این دو جهت باید با هم باشد، هم قید غالبی باشد هم تناسبات حکم و موضوع اقتضاء کند که این قید وجود داشته باشد. اینجا اصل اینکه بتواند یک شیءای منصرف به متعارف باشد را مرحوم علامۀ حلی در بعضی بحث‌هایش اشکالی کرده که اگر این اشکال درست باشد اصلا انصراف به متعارف ولو در فضای تناسب حکم و موضوع نباید صحیح باشد. در مختلف در بحث اینکه آیا روزه مفطرش چیست یک بحثی در مختلف، جلد ۳، صفحۀ ۳۸۷ دارد.

«الفصل الثاني فيما يجب الإمساك عنه‌

مسألة: قال الشيخ في المبسوط: يجب القضاء و الكفارة بأكل المعتاد كالخبز و اللحم،

و غيره كالتراب و الحجر و الفحم و الحصى و الخزف و البرد و غير ذلك، و شرب المعتاد كالمياه و الأشربة المعتادة، و غيره كماء الشجر و الفواكه و ماء الورد و غيرها، و به قال المفيد، و ابن حمزة، و ابن إدريس.

و قال السيد المرتضى: الأشبه انّه ينقض الصوم و لا يبطله، و اختاره ابن الجنيد.»

بعد مطالبی را ذکر می‌کند که این مطالب را کار ندارم. استدلالی که ایشان مطرح می‌کند خود ایشان می‌گوید که ادله‌ای که ما داریم ادله عام هست، ادله‌ای که گفته الصیام من الطعام و الشراب مثلا، «لا يضر الصائم ما صنع إذا اجتنب ثلاث خصال...

و هو عام في كلّ مطعوم و مشروب، و يتناول المعتاد و غيره، فلا وجه للتخصيص.»

بعد می‌گوید «و لأنّ الاغتذاء يحصل به كما يحصل بالمعتاد، فكان مشاركا له في المقتضي للمنع.»

بعد یک عبارتی را دارد می‌گوید: «و احتجّ السيد المرتضى بأنّ تحريم الأكل و الشرب انّما ينصرف الى المعتاد؛

لأنّه المتعارف، فيبقى الباقي على أصل الإباحة.»

ایشان می‌فرماید: «و الجواب: المنع من تناول المعتاد خاصة، بل يتناول غير المعتاد كما يتناول المعتاد.»

می‌گوید که ما قبول نداریم که ادلۀ تحریم اکل و الشرب منصرف به معتاد هست. خب حالا این مقدار اگر بود ما ممکن بود بگوییم که اینجوری توضیح بدهیم، با توجه به اینکه اینجا تناسبات حکم و موضوع اقتضا می‌کند که انصراف به معتاد داشته باشد، چرا یک همچین اقتضایی ندارد؟ به همان وجهی که خود ایشان گفته، لأنّ الاقتضاء یحصل به کما یحصل بالمعتاد. چون نکته‌ای که بحث روزه را مطرح می‌کند اینکه می‌خواهند گرسنه باشند، ادله‌ای که از روایات استفاده می‌شود گرسنه بودن، این گرسنه بودن برای اینکه حاصل بشود باید غیر معتاد را هم طرف ترک کند. این را حالا ممکن بود توجیه کنیم، ولی یک نکتۀ دیگری ایشان ذکر می‌کند تکیه روی آن نکتۀ دیگر هست، «و لأنّ العادة لو كانت قاضية على الشرع لزم استناد التحليل و التحريم الشرعيين الى اختيار المكلّفين، و التالي باطل فالمقدم مثله.»

اگر قرار بود که آن چیزی که حکم شرعی را تعیین می‌کند عادت مکلفین باشد این معنایش این است که شارع مقدس تحلیل و تحریم را واگذار کرده باشد به اختیار مکلفین و اینکه نمی‌شود و التالی باطل فالمقدم مثله.

بعد «بيان الشرطية:» می‌گوید: «ان العادة قد تختلف باختلاف الأشخاص و الأزمان و الأصقاع، فلو اعتاد قوم أكل شي‌ء بعينه كان التحريم مختصا به النسبة» به دارد «بالنسبة إلیهم» باید باشد «كان التحريم مختصا بالنسبة إليهم، و لو اعتاد آخرون أكل غيره كان الأوّل حلالا بالنسبة إليهم، و الثاني يكون حراما بالنسبة إليهم.

و أمّا بطلان التالي فظاهر، إذ الأحكام منوطة بالمصالح الخفية عن العباد، و الشرع كاشف لها.»

خب این عبارتی که اینجا دارد. از این عبارت استفاده می‌شود کأنّ هیچ جایی نمی‌تواند حکم شرعی دائر مدار معتاد باشد و غیر معتاد غیر احکام شرعیه نمی‌تواند باشد در حالی که ما خارجا می‌بینیم که بعضی از احکام شرعی صریحا قید معتاد دارند، و فرض کنید عاشروهن بالمعروف بنابر یک تصریح معروفی که از عاشر بالمعروف یعنی به آن روش متعارفی که قسم هست و اینها، عاشروهن بالمعروف، و هیچ مانعی عقلاءً هم ندارد.

**شاگرد:** اینکه ربطی به آن، یعنی بالمعروف خودش

**استاد:** خب همین را می‌خواهم بگویم این بیان ایشان این هست که اصلا نمی‌تواند حکم شرعی دائر مدار تعارف باشد، حالا چه بحث انصراف باشد چه بحث غیر انصراف، این مطلب ایشان ربطی به انصراف ندارد، و این مطلب که جایی که صریحا کلام متعارف قید قرار می‌گیرد اینکه داریم.

**شاگرد:** متن دلیل است دیگر.

**استاد:** نه، استدلال ایشان اگر تام باشد متن دلیل هم نباید بیاید. اشکال ایشان این هست که نمی‌تواند حکم شرعی دائر مدار متعارف باشد، چه حالا در متن دلیل آمده باشد، چه نیامده باشد، عرض ما این را می‌گوید، فرقی ندارد این بحث ربطی به انصراف و اینها ندارد و این. اصل قضیه‌اش نکتۀ دیگری است، نکته این است که اوّلا ممکن است خود تعارف در ملاک حکم دخالت داشته باشد، بعضی چیزها هست که اینکه آدم مثل مردم عادی بودن خودش ملاکی دارد، مثلا لباس شهرت در شرع ممنوع است، لباس شهرت، لباس شهرت یعنی یک رفتاری که انسان را مشهور، یک رفتار خاص، شاذ امثال اینها. الشهرة خیرها و شرها فی النار، روایت داریم. این چی است؟ می‌خواهد افراد خاص نباشند، به همین که افراد مثل هم باشند، رفتارهایشان که یک کسی بخواهد یک جوری رفتار کند به قولی می‌گفت یک لباس بپوشم چشمت در آد، این چیزی هست مطلوب شارع نیست، الشهرة خیرها و شرها نمی‌خواهم الآن در مقام بیان توضیح این روایت نیستم که مراد از خیرها چی است، شرها چی است، امثال اینها. این هست دیگر که مناط این هست که شخص متعارف باشد، در روایتی داریم حماد بن عثمان نقل می‌کند. این روایت صحیح السندی هست، حماد بن عثمان نقل می‌کند در کافی، جلد ۱، صفحۀ ۴۱۱ وارد شده و همچنین در جلد ۶، صفحۀ ۴۴۴. حالا من از همان اوّلی‌اش را بخوانم.

«عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ» که صحیح السند است «قَالَ: حَضَرْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ قَالَ لَهُ رَجُلٌ أَصْلَحَكَ اللَّهُ ذَكَرْتَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ع كَانَ يَلْبَسُ الْخَشِنَ يَلْبَسُ الْقَمِيصَ بِأَرْبَعَةِ دَرَاهِمَ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ وَ نَرَى عَلَيْكَ اللِّبَاسَ الْجَدِيدَ فَقَالَ لَهُ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ع كَانَ يَلْبَسُ ذَلِكَ فِي زَمَانٍ لَا يُنْكَرُ عَلَيْهِ»

امیرالمؤمنین لباس‌های ؟؟؟ هتک حیثیت نبود اشخاص نمی‌گویند این چه نحو لباس پوشیدنی است.

«وَ لَوْ لَبِسَ مِثْلَ ذَلِكَ الْيَوْمَ شُهِرَ بِهِ» لباس شهرت می‌شد «فَخَيْرُ لِبَاسِ كُلِّ زَمَانٍ لِبَاسُ أَهْلِهِ غَيْرَ أَنَّ قَائِمَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ ع إِذَا قَامَ لَبِسَ ثِيَابَ عَلِيٍّ ع وَ سَارَ بِسِيرَةِ عَلِيٍّ ع.»

یعنی ولو زهد و ساده زیستی یک اصل هست به طوری که حضرت ولی عصر وقتی ظهور کنند آن ساده زیستی را مدار قرار می‌دهند، ولی در جامعه‌ای که ساده زیستی باعث می‌شود که شخص خوار بشود، ذلیل تلقی بشود آن ساده‌زیستی مطلوب نیست، لباس باید متعارف باشد «فَخَيْرُ لِبَاسِ كُلِّ زَمَانٍ لِبَاسُ أَهْلِهِ» به عنوان یک قانون در این روایت مطرح شده. این می‌شود به نحو تعارف خودش مطلوبیت دارد. بعضی وقت‌ها در بعضی روایات ما داریم که می‌گوید فلان چیز، سوال الآن روایتش را باید فکر کنم به چه تعبیری بود، در بعضی از آداب سفره امام علیه السلام می‌گوید این از اصل ادب سفره نیست ولی اطرافیانی که در سفره هستند چون از این رفتار شما بدشان می‌آید شما این را باید ترک کنید. شما باید به گونه‌ای رفتار کنید که هم سفره‌ای‌های شما ناراحت نشوند، نفس اینکه یک رفتاری بکنید که باعث اذیت دیگران باشد این خودش اشکال دارد، یعنی خب مناسب نیست، تعارف، تعارف یک چیز این هست که انسان به گونه‌ای رفتار کند که باعث ایذا دیگران نباشد. بحث این است که تعارف خودش می‌تواند دخیل باشد در ملاک حکم، به خاطر همین نکاتی که عرض کردم. گاهی اوقات تعارف باعث می‌شود که طرف خوار نشود، تعارف باعث می‌شود که طرف نیازهای معنوی‌اش برطرف بشود. تعارف باعث می‌شود که انسان بتواند با دیگران همراه باشد، خب اینها هست.

یک نکتۀ دیگر این هست که بعضی وقت‌ها بحث تعارف خودش دخالت در موضوع ثبوتی ندارد ولی اطلاق مقامی اقتضاء می‌کند که آن چیزی که متعارف است حکم شرعی که دائرمدار مصالح نفس الامریه هست دائرمدار آن باشد، نه اینکه این تعارف در حکم ثبوتی دخالت داشته باشد، دخالت در حکم اثباتی دارد، این هم امکان دارد و هیچ مانعی ندارد که به همین شکل باشد، عرض کردم بحث خیلی وقت‌ها بعضی قیودات احکام را ذکر نمی‌کنند واگذار می‌کنند به اینکه چون عقلا در مشابهاتش این مطلب هست، مطلبی که عرض کردم مرحوم آقای حکیم در بحث اینکه مطهِّر باید طاهر باشد همین مطلب را می‌گوید، می‌گوید چون عقلا در بناهایشان در تطهیر قذارات عرفیه به طاهر عرفی اعتماد می‌کنند این منشأ می‌شود که وقتی شارع مقدس گفت تطهیر کن ولو با این کلام در مقام بیان خصوصیات مطهر نیست، سبب مطهر را نمی‌تواند شرایطش را نمی‌خواهد بیان کند، آیا اگر این سبب مطهر شرایطش به گونۀ دیگری باشد غیر از آن شرایطی که متعارف مطهرهای عرفی دارد باید بیان کند. این هم می‌شود یعنی در مقام ثبوت یا در مقام اثبات تعارف می‌تواند دخالت داشته باشد. یک نکته‌ای اینجا من ضمیمه بکنم آن این است که یک بیانی را دیدم آقای شهیدی از قول مرحوم شهید صدر نقل می‌کند، البته آدرسی داده من آن آدرس را مراجعه کردم ظاهرا یک اشتباهی در آدرس دهی هست می‌خواستم اصل کلام شهید صدر را مراجعه کنم در بحث سیر مستحدثه و اینها یک عبارتی را ایشان از شهید صدر نقل می‌کند دلم می‌خواست اصل عبارت را ببینم که عبارتی که، حالا نقل آقای شهیدی را نقل کنم، آدرسی هم که، ایشان در بحث سیر مستحدثه شهید صدر فرمودند از عدم ردع کشف نمی‌شود که این سیره‌های مستحدثه مورد امضای شارع هستند، بلکه اگر ظاهر یک خطابی این بود، یعنی ظهور اطلاقی این بود که شارع بنای عقلا را تا روز قیامت امضا کرده است در اینجا نیز باید آن را تقیید زد زیرا امضای شارع نسبت به بنای عقلایی بدین صورت ممکن است، صورت اوّل شارع از باب اینکه عالم به غیب است تک تک بناهای عقلایی تا روز قیامت را بررسی کرده و ملاحظه کرده هیچکدام خلاف اقوالش نیست لذا آنها را امضا کرده است که این صورت که ما حمل بر قضیۀ خارجیه کنیم خلاف ظاهر است، صورت دوم امضای بناهای عقلاییه به نحو قضیۀ حقیقیه هست یعنی شارع بدون اینکه بناهای عقلاییه تا روز قیامت را بررسی کند فرمودند هر بنای عقلایی تا روز قیامت حجت است، این صورت نیز قطعا باطل است زیرا معنای آن تبعیت دین از عقلاست، یدور الدین مدار العقلا این ما دار، و این خلاف قطعی دین است که عقلا باید در محور دین باشند نه اینکه دین بر محور عقلا باشد. بعد ادامۀ توضیحاتی نتیجه‌گیری آقای شهیدی کردند بعد گفتند بیانی است که در بحوث، جلد پنجم، صفحۀ ۵۸۷ بیان کرده‌اند، اینجا در آدرس نیست، اصلا جلد ۵ بحوثشان این صفحه را ندارد اصلا این عبارت هم یدور الدین مدار العقلا را من زدم در بحوث و اینها نبود، احتمال می‌دهم که در مباحث الاصول و اینها باشد این بحوث اشتباه باشد، در کامپیوترم نبود که مراجعه کنم ببینم این آدرس کجایش اشتباه است.

این را ملاحظه بفرمایید من حالا عبارت شهید صدر را یا حدثی در موردش می‌زنم که این عبارت ربطی به بحث ما ندارد و در جای خودش ممکن است قابل دفاع باشد، حالا درست یا نادرست ولی این، نمی‌خواهیم بگوییم که شارع مقدس همۀ سیر عقلاییه را امضا کرده، اینکه اصلا بنا بگذارد هر چی سیره است امضا کند این کلام شهید صدر ناظر به این است که شارع مقدس بنا بگذارد هر چی سیره است امضا کنند، به این شکل اصلا دین را به آن نحوی که عقلا قانونگذاری می‌کنند این، خب این ما می‌دانیم که شارع مقدس می‌خواهد جلوی اهوا و هوس‌ها و غرائض انسانی انسان‌ها را بگیرد، اینکه واگذار کرده باشد به عقلا این معنایش این است که دین کأنّ دین نیست دیگر. این یک بحث دیگر است اینکه ما به طور کلی اصلا همه چیز را واگذار کرده به روش عقلایی و امثال اینها خودش یک چیز جدیدی نیاورده باشد. ولی این غیر از بحث ماست، بحث ما این است که در جایی که تناسبات حکم و موضوع اقتضا کند که آن حکم مختص دایرۀ عقلایی‌اش باشد، این مانعی ندارد که حکم را ما تخصیص بدهیم به موارد بنای عقلا، موارد متعارف و امثال اینها، و این بیان علامۀ حلی که حکم دایرمدار عقلا می‌شود، نه، حکم دائرمدار عقلا نیست، آن مناطات نفس الامریه را ما چجوری، اینکه موضوع حکم شرعی چی از دین می‌خواهد باشد ممکن است موضوع حکم شرعی درش متعارف اخذ شده باشد حالا یا خود قید متعارف یا ما بحمل الشایع متعارف. و اینکه قید متعارف آمده باشد گاهی اوقات ممکن است صحیحا در قید ذکر شده باشد، گاهی اطلاق اقتضا کند که این متعارف در موضوع دلیل شرعی اخذ شده باشد و هیچ مانعی ندارد به این شکل باشد. البته عرض کردم این کلام در خصوص این مورد حق با علامه است چون در بحث صوم آن تناسبات حکم و موضوعی که باید در کنار متعارف باشد وجود ندارد و ما نمی‌توانیم بگوییم، به خصوص حالا به طور کلی وقت گذشته این مطلب را عرض بکنم، آن چیزهایی که جنبۀ تعبدی درش وجود دارد آنها این بحث‌های متعارف و امثال اینها درش کمتر نقش دارد، چون بحث‌های احکام تعبدیه مناطات خفیه درش بیشتر هست و عرف خیلی وقت‌ها می‌گوید شاید یک مناط دیگری هم در اینجا وجود داشته باشد و اینجور، فرق دارد بین احکامی که ریشه‌های عقلایی دارند و احکامی که تأسیسی شرعی هستند و صوم که تأسیسی شرعی هست، البته صوم در امم سابقه بوده ولی مال انبیاء بوده، شکل خاصی بوده، این صوم خاص شرعی با دین اسلام هست به عنوان یک قانون عام. در این شیوۀ تأسیسی نوعا آن تناسبات حکم و موضوع کمتر دخالت پیدا می‌کند در تضییق و تعمیم حکم و امثال اینها، به خود آن دلیل بیشتر باید توجه کرد، البته این هم تأثیر دارد ولی کمتر هست. بنابراین این به نظر می‌رسد مانعی ندارد که تعارف دخالت در این بحث‌ها داشته باشد. من این بحث را دیگر تمام می‌کنیم. ما به نظرم برویم یک بحث دیگری را، آن بحث انصراف دیگر فعلا کافی است، یک بحثی هست که تأثیر اجزای دیگر جمله با شکل‌گیری ظهور جمله، سیاق، تأثیر سیاق در شکل‌گیری، حالا سیاق بحث کلی‌تر دارد من آن سیاق را بعدا بحث می‌کنم. بحث‌های کلی مربوط به اینکه مثلا بحث‌هایی که آقایان دارند می‌گویند مسکین و فقیر اذا افترقا و اذا اجتمعا افترقا، این تحلیل. جاهایی که مفاد یک کلام در کنار یک کلمۀ دیگر تغییر می‌کند این تحلیل منطقی‌اش را ببینیم این به چه شکلی هست و ان شاء الله از فردا این بحث را دنبال خواهیم کرد. من دیگر این بحث انصراف به نظرم همین مقدار بحث باشد و دیگر کافی باشد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد